

سیر تطور مسئله توحید در دیدگاه بوعلی سینا و علامه طباطبایی

محمد رضا ارشادی نیا^۱

چکیده

مسئله توحید محوری‌ترین مقصد در حکمت اسلامی است. الهیات بالمعنی الأعم به مثابه قواعد تمهیدی برای ورود به مسائل خاص الهیات به ویژه مسئله توحید به‌شمار می‌آید. برخی از حکما تزلزل خود را در کاربست این قواعد و اصول در مسئله توحید نشان داده‌اند. شیخ‌الرئیس در نگاشتن رساله مستقل درباره توحید به‌سان بسیاری از مسائل فلسفی در آغاز صف ایستاده و پیشگامی را برای خود مسجل کرده است. نخستین بار او «الرساله العرشیه فی توحیده تعالی و صفاته» را به عنوان رساله مستقل نگاشت و این مدخل را برای آیندگان گشود. این مسیر رونده‌ای به خود ندید تا نوبت به حکمای متعالی رسید. آنان متناوب در این موضع قلم‌فرسایی کردند و تفاضل نگاره‌های خود را با سایر نگاشته‌ها پرتوافکن کردند. مقایسه محتوایی، کمی و کیفی رساله «العرشیه» از ابن سینا به عنوان نخستین رساله با «رساله فی التوحید» از علامه طباطبایی به عنوان نگارنده معاصر، جلوه‌گر تاریخ درخشان و رو به تصاعد حکمت اسلامی به ویژه حکمت متعالیه است. توجه حکمای متعالی به آموزه‌های غنی، درس‌آموز و الهام‌بخش آیات و روایات، غنای داده‌ها و آموزه‌های فلسفی را تضمین و دامنه آن را گسترده ساخته است. مهم‌ترین امتیاز، جهش از توحید وجود به توحید تشکیکی وجود و فراتر به توحید شخصی وجود است. تمایز در مبانی و رهیافت‌ها در پردازش‌های توحیدی این حکیم شاخص حکمت متعالیه مشهود است. برجسته‌سازی این تفاضل و تصاعد، شبهه تهی پنداشتن فلسفه اسلامی از محتوای معارف الهی از سوی فلسفه‌ستیزان را دفع و محتوای مستند حکمت الهی را نمایان می‌سازد.

واژگان کلیدی: توحید واجب، توحید وجود، ابن سینا، علامه طباطبایی.

۱. مقدمه

رساله‌های توحیدی حکمای اسلامی ژرف‌ترین نگاشته‌ها است که از تأمل عمیق و خردمندانه آنان تراویده است. مطالب توحیدی در بین موضوعات مطرح در آثار حکمای اسلامی، از همه بیشتر مورد نظریه‌پردازی بوده است؛ اما نگارش رساله مستقل و ویژه توحید، مختص برخی از آن فرزندگان است. سرخ طرح مسئله توحید در فلسفه اسلامی به فارابی می‌رسد که به مسئله وحدت و کثرت توجه خاص مبذول داشته و کتاب «الواحد و الوحده» را در فهرست آثار گراندش ثبت کرده است. چنانچه وی بود که بسیاری از مسائل فلسفه اسلامی را بنیاد نهاد. ریشه بسیاری از مسایل نوظهور و بسط‌یافته در حکمت مشایی به ویژه در آثار ابن‌سینا، مرهون نکات سر بسته‌ای است که او فرصت تبیین آن را به پسرینان وا گذاشت. پیکره‌بندی موضوعی و تأسیس اصول کارگشا، بذری بود که او در آسمان خرد افشاند و در پهنه مکاتب فلسفی اسلامی تناور و بارور گشت. او با نگاشتن «کتاب الواحد و الوحده» به تفصیل نسبی مسئله وحدت و کثرت همت گماشت. سپس در بیان آراء شهروندان مدینه فاضله از تمدنی سخن به میان آورد که استوار بر الهیات است. از همین رو در مبانی آراء شهروندان مدینه فاضله از باورهای توحیدی سخن می‌آغازد. او در خداشناسی مبتنی بر اصول هستی‌شناخت، از «موجود اول» به عنوان محور این آراء سخن می‌گوید و با دلیل ابتکاری خود به توحید واجب می‌پردازد و به توحید وجود گام نمی‌گذارد. دلیل او در زبان حکمای پسین تکرار شده است. دلیلی که وجود شریک را به معنای راه یافتن ترکیب به وجود واجب قلمداد می‌کند (فارابی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۸).

پس از او، شیخ‌الرئیس ابن‌سینا مسئله وحدت و کثرت را به عنوان یکی از امور عامه فلسفی مطرح کرد و با کاوش مطالب مرتبط، آن را تمهیدی برای تفسیر توحید باری تعالی در الهیات بالمعنی‌الأخص قرار داد. او نخستین کسی است که در خصوص توحید واجب، به نگارش اثر مستقل پرداخت. رساله «العرشیه فی توحیده تعالی و صفاته» (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۲۴۲) و تفسیر سوره توحید (همان، ص ۱۱۱)، حاصل چنین نگره‌ای است. در حکمت اشراق با اثر مستقلی در موضوع توحید مواجه نیستیم، اگرچه در آثار شیخ اشراق درباره مسئله توحید واجب مطالب مهمی به اختصار وجود دارد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۱، ۱۳۷، ۴۱۳).

در حکمت متعالیه مضاف بر طرح تفصیلی توحید در الهیات بالمعنی‌الاخص، چند رساله مستقل توحیدی نیز چشم‌نواز است. می‌توان در مقایسه این رساله‌ها با همدیگر، روند رو به تکامل و گستره تطور حکمت اسلامی را به خوبی مشاهده کرد. این تطور، در حکمت متعالیه به ویژه در نگاشته حکیم آقاعلی مدرس طهرانی و حکیم معاصر علامه طباطبایی با نام مشترک «رساله

فی التوحید» متمایز و برجسته است. توجه به آیات و روایات توحیدی و تدبیر و تعمق خردورزانه در آنها، از مهم ترین عوامل مؤثر در این پیشرفت است. نیز عنایت به مطالعات میان رشته‌ای در علوم اسلامی اعم از کلام و فلسفه و عرفان، از سوی صدرالمآلهین و سایر حکمای متعالی، توانایی این حکما را در تبیین مراحل و مراتب توحید به ویژه توحید وجود، بسیار فراتر از حد معمول و رایج بین متکلمان افزایش داده و از گفتمان سایر مدعیان رقیب در حوزه الهیات فاصله گرفته است.

۲. ابن سینا

ابن سینا به منظور بیان توحید، به نگارش «تفسیر سوره توحید» پرداخته است. نیز به درخواست برخی اطرافیان مبنی بر نگاشتن رساله‌ای برای بیان باور شایسته درباره علم توحید خداوند و صفات و افعال او به اختصار همت گماشته، تا از تقلید به دور و به تحقیق ناب آکنده باشد. این رساله به نام «العرشیه فی توحیده تعالی و صفاته»، موسوم است. وی در این نگاشته پس از اثبات واجب الوجود، گذرا به وحدانیت حق می‌پردازد. برهانی که بر وحدانیت اقامه می‌کند با تمرکز بر لزوم تمایز بین دو یا چند واجب فرضی است که اگر تمایز عرضی باشد به ممکن و معلول بودن واجب منتهی می‌شود و اگر تمایز ذاتی باشد به مرکب بودن و در نهایت معلولیت می‌انجامد. او سپس همان اشاره را از «اشارات» در اینجا می‌افزاید که هر حقیقتی از جهت حقیقت ذاتی خود یگانه است و تعددبردار نیست؛ اکنون چگونه می‌توان تعدد را درباره حقیقتی تصور کرد که حقیقت آفرین همه حقایق است؟! (ابن سینا، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۴۴) او با اتکا به مطالب مفصل‌تر درباره توحید در سایر آثار پربهایش، اینجا به بسط نمی‌گراید. دلیل ابتکاری ابن سینا بر توحید در «الاشارات و التنبیهات» با عنوان دلیل «تعین» به گونه‌ای است که فرض ثانی برای واجب را به استحاله می‌کشد. ادله متفاوتی که ابن سینا در آثار مختلف خود بر توحید آورده است مورد توجه مقاله «توحید و یگانگی خدا از دیدگاه ابن سینا» (نجفی‌افرا، ۱۳۹۰، ص ۷۵-۵۵) قرار گرفته است. ابن سینا در این رساله به پشتیبانی دستگاه مفصل فلسفی خود از دیدگاه توحیدی مطمئن است و لازم نمی‌بیند به هیچ‌یک از اصول و مبانی هستی‌شناسانه اشاره کند یا طریق کاربست آنها را در توحید نشان دهد. به هر جهت رویکرد ابن سینا در نگاشتن رساله مستقل درباره توحید، آغازگر آثار مستقل تفسیری و برهانی است که بعد از او به اهمیت توحید توجه خاص کرده‌اند و پژوهش‌های ژرف در راستای اثبات و بیان حقیقت و ابعاد و تأثیر علمی و عملی آن به سامان رسانده‌اند.

۳. علامه طباطبائی

نگاشته‌های مستقل مبتنی بر اصول فلسفی، در ادوار مختلف انگشت‌شمار است. علامه محمدحسین طباطبائی یکی از این نگارندگان نائل به مقصود است. با همه تحریرهای مختلفی که

در آثار تفسیری و فلسفی خویش درباره توحید دارد، اهمیت و جذابیت موضوع و مسئله توحید، پیام آور نگاشتن اثری مستقل است؛ اثری که رهنمونی برای روش کاربست اصول حکمت متعالیه درباره توحید قرار گیرد. همچنین برجسته ساختن نقش منحصر به فرد این اصول در حل معماهای الهیات، که بسیاری از مدعیان کلامی را به مجازگویی و ظاهرگرایی سوق داده، از دیگر اهداف است. نگاره «الرسالة فی التوحید» با همه اختصار و با پشتوانه غنی از نکات تفسیری و فلسفی، هر کنجکاو ژرف اندیش را به سرچشمه معارف ناب توحیدی راهنمایی می‌کند. به طور یقین، نیل به مقاصد عالی و ژرف این رساله مختصر، همه نظام حکمی را می‌طلبد که نگارنده اش سخنگوی آن نظام است و توانایی و مهارت خود را در نگاشته‌های مختلف نشان داده است. استناد به اصول و نمایاندن کارایی اصول هستی‌شناخت برای توحیدآموزی، در این رساله درس آموز است.

۳-۱. رویکرد مبنا محور

مبنای هستی‌شناخت در حکمت متعالیه رو به سوی نتایج توحیدی دارد. این مبانی را علامه گام به گام با سونمایی به نتیجه دنبال می‌کند. اصالت، وجوب، صرافت و اطلاق وجود از مبانی تأثیرگذار است. نخستین گام، پذیرش این واقعیت است که «واقعیتی هست». حتی در این رساله مختصر نمی‌توان از یادآوری این اصل مبنایی چشم‌پوشی کرد. واقع‌گرایی همه تاروپود نظریه‌پردازی را به خود اختصاص خواهد داد و الهیات متعالی هیچگاه نظر و گذر به مجازبینی و مجازگویی نخواهد سپرد. سوفسطایی و فیلسوف در دو نقطه متقابل ایستاده‌اند. سوفسطایی پندارگرا نسبت به وجود است و فیلسوف، واقع‌گرا. از این رو اصالت وجود سنگ زیر بنا در فلسفه‌ورزی است و حکمت متعالیه به این اصل، اعتنای ویژه دارد. علامه با همین عنایت، مبادرت به یادآوری اصالت وجود می‌کند که فقط وجود منشأ آثار است و راهیابی به واقعیت و حقیقت، بر شانه وجود استوار است. بنابراین با اصالت وجود است که در اولین گام، شک و سفسطه از سراسر قلمرو هستی و از ساحت هستی‌بخش به کلی زدوده می‌گردد. واژگان مؤثر در نشان دادن مخالفت با شک‌گرایی، واژه‌هایی از قبیل اصالت، واقعیت، حقیقت و منشأ اثر بودن هستی است که همه چون سد مستحکمی در برابر شک‌گرایی قرار می‌گیرد و آن را به چالش می‌کشد.

دومین اصل «وجوب وجود» است که مترتب بر اصالت وجود می‌باشد. از این جهت که وجود مناقض عدم است، هیچ‌گاه عدم به آن سرایت نمی‌کند. بدیهی است عدم راهیابی نقیض، دلیل قطعی بر وجوب و ضرورت آن است. سومین اصل «صرافت وجود» است که با اصالت وجود به زودی می‌توان راه را به سوی وجود ناب هموار دید و چون وجود ناب، تعددپذیر نیست، نتیجه به زودی به توحید رخت برمی‌بندد. وجود چون اصیل است، صرف است و به صرافت خود، دوم

ندارد؛ زیرا خارج از مرز وجود، پوچی حکم فرما است. اصالت وجود اقتضا می‌کند منشأ آثار باشد و این شرافت در او منحصر باشد. انحصار شرافت به وجود، بر ناب بودن و عدم آمیختگی به غیر دلالت دارد، چون غیر از وجود، موجودی نیست تا با وجود آمیخته گردد. تأکید بر صرافت وجود، «وحدت حقه» را برای حق متعال به نمایش می‌گذارد؛ زیرا هرچه غیر از وجود فرض شود، یا عدم است یا همان وجود است. عدم نمی‌تواند دوگانگی وجودی پدید آورد، مگر اینکه حد عدمی فراهم کند. اینجا است که توجه به وحدت اطلاقی مطلب را تکمیل می‌کند. اگر کسی بدون تن دادن به اوهام، وجود صرف را تصور کند، به زودی اذعان خواهد کرد که حتی حدود عدمی هم برای وجود صرف قابل تصور نیست و از این جهت که وجود صرف از هر تعیین و حد برتر است، پس مطلق از هر قید و مرز است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۸). هر قید و بند حتی نهایت‌پذیری برای وجود صرف، آن را از صرافت خارج و با حدود عدمی آغشته و متشابک می‌سازد. به همین منظور متون غنی اسلامی همه‌جا حدود را از ساحت قدسی واجب دور داشته است. نه وجود و نه کمالات الهی ذره‌ای مقید به قید نقیض نیست و همه بی‌نهایت و مبرا از حدود وقفه و تعطیل است. تا همین جا کافی است تا بتوان توحید وجود را از اطلاق و صرف بودنش دریافت و از مؤونه زائد کاست. اگرچه اطلاق و صرافت، خود بر اصول هستی‌شناخت پیشین مانند اصالت وجود استوار است. پس از این، باید این بنا را از پیرایه همگونی با وحدت‌های مشابه پیراست و آن را با آرایه‌های متنوع هم‌سو آراست. از اینجا به بعد، پویش خردورزانه علامه رنگ و عطر آیات و روایات را منتشر می‌کند و با استشهاد به آنها خرد را سرشار از گوهرهای ناب و حیانی می‌کند.

۲-۳. توحید

۱) وحدت غیر عددی

روایات بسیار در مرز تواتر، به ویژه روایات علوی از واحدیت غیر عددی برای حق سخن گفته است. واحدیت غیر عددی به‌سان کلید رمز، و رازگشای معماهای بغرنج در این مسیر است. طبق روایتی (صدق، بی‌تا، ص ۸۳) پرسنده‌ای روز جمل از حضرت علی علیه السلام درباره توحید می‌پرسد، حضرت چنان به زبان اصطلاح پاسخ می‌دهد که اگر به سلسله سند آن توجه نشود، گویا این سخنان نورآثار، از متن فلسفی تمام‌عیار نقل شده، یا حضرت برای فیلسوفان درس فلسفه می‌گوید. طبق نقل، حضرت امیر موحدان علیه السلام، واحدیت حق را به چهارگونه قابل تصور می‌داند که دو قسم آن بر خداوند محال است و دو قسم قابل پذیرش است. قسم اول، وحدت عددی است که بر حق قابل صدق نیست به این دلیل که واحد عددی قابل تکرار است، اما بر آنچه دوم ندارد، قابل صدق نیست. دلیل قاطع بر عدم صدق این‌گونه وحدت، آیه قرآن کریم است که کفر کسی را اثبات کرده

که خداوند را در صف اعداد و شمارگان، سومین از سه تن به شمار آورده است.^۱ دومین وحدت محال، وحدت نوعی است که درباره امور متشابه است و تعالی حق از مثل و مانند، آن را نفی می‌کند. در برابر، دو گونه وحدت دیگر درباره حق صادق است: اول وحدتی که به نفی شبیه بینجامد و دوم وحدتی که خداوند را به «احدیت معنا» متصف کند. علامه «احدیت معنوی» را تقسیم‌ناپذیری حق در وجود خارجی و عقلی و وهمی معنا می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۲). ابن سینا نیز با الهام از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام احدیت در معنا درباره حق را تقسیم‌ناپذیری تفسیر کرده است (ابن سینا، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۵۵). فرازهای مکرر در نهج البلاغه در نفی وحدت عددی، وجود دارد؛ از قبیل «واحد لا بعدد» و «من حده فقد عدّه» که از همه، این حقیقت استنتاج می‌گردد که وجود حق تعالی، صرف حقیقت است. وجودی که هیچ وجودی از او برکنار نیست؛ زیرا اگر با وجود او وجود دیگری به حقیقت معنای موجودیت، وجود داشته باشد، محدودیت و به دنبال آن معدودیت بر او عارض می‌گردد و تعدد برخاسته از این است که این یکی است و آن دومی است. نتیجه اینکه وجودی با وجود او نیست مگر این که قائم‌الذات به حق باشد (طباطبایی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۳). این مفاد را در روایات فراوان می‌توان مشاهده کرد؛ از جمله این روایت: «خدا بود و با او هیچ چیز نبود و اکنون نیز همان است که بود».^۲ بدیهی است در این روایت، منظور از معیت، نه مکانی است نه زمانی. به ویژه جمله آخر آن که «اکنون نیز همان است که بود» بر این معنا دلالت قطعی دارد. پس معیت رتبی و وجودی است به گونه‌ای که وجود سایر ممکنات در برابر وجود مستقل، وجود به شمار نمی‌آید. نفی وجود به این صراحت از مؤونه رأی به توحید شخصی وجود به یکباره می‌کاهد. اگر وجود فقط آن است که متصف به استقلال باشد، جز واجب کو مصداق دیگری؟ و چنین است که مآل سخن به تک‌مصداقی بودن وجود منتهی می‌گردد و البته برای توجیه موجه کثرات، باید در پرتو آموزه ظاهر و مظهر پیش رفت، که استفاده از این آموزه برای بیان کیفیت ظهور بطون در مظاهر گامی موفق و بی‌نظیر در این راستا است.

۲) وحدت و عینیت ظهور و بطون

کاربست واژه «ظاهر و باطن» درباره حق متعال در متون مقدس، از سویی نسبت خلق و حق را بیان می‌کند و از دیگرسو بسیار معنادار و آشکار به توحید وجودی حق دلالت دارد. این واژگان با لطافت در متن روایات فراوان به پیروی از قرآن کریم به کار رفته است. احدیت و ظهور و بطون حق با نفی معنای انحرافی از هرکدام در روایت رضوی علیه السلام نیز رمزگشای عینیت توحیدی در مکتب اهل

۱. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» (مانده (۵)، (۷۳).

۲. «فی حدیث موسی بن جعفر علیه السلام: کان الله ولا شیء معه و هو الآن کما کان».

بیت عصمت و طهارت است: «یگانه است نه به یکتایی عدد، ظاهر است نه به مباشرت، متجلی است نه به پدیداری بر دیدگان و باطن است نه به برکناری» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۸). نه یگانگی حضرت حق به یکتایی شمارگان اعداد است که در آنها حدپذیری سبب تعدد است، زیرا وحدت حق اطلاقی و حدناپذیر است. نه ظهور و بروز حق به سان سایر پدیده‌ها است که با حذف فاصله و قرار گرفتن در نزدیکی مناسب به منظر چشم آیند. کسانی که پدیداری و جلوه حق را به سان بروز اشیای مادی پنداشته‌اند، سخت در اشتباه هستند. درباره حق، ظهور و بطون چنان درهم آمیخته است که از آن باید به عنینت هر دو با یکدیگر تعبیر کرد. چنین ویژگی در باره اشیای مادی و محسوس قابل فرض نیست. این آموزه‌ای است که جز در مکتب اهل البیت علیهم‌السلام از آن نشانی نیست.

روایت دیگر در این سامان، بین ظهور حق به وسیله اشیا و استتار او به وسیله همان اشیا جمع کرده است. این معنایی لطیف است که برگشت آن به نهان بودن از شدت ظهور است. «این خلق است که بین خود و خدا فاصله انداخته و خود حجاب خویش گشته است و گرنه خداوند به غیر حجاب، محجوب و بدون پوشه، نهان است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۵). منظور از حجابی که حق با آن محجوب است حجاب ظلمانی نیست. تاریکی مطلق در برابر نور مطلق هرگز نمی‌تواند حجاب باشد. خداوند بدون حجاب ظلمانی از خلق محجوب است، یعنی با حجاب نورانی. کمال و شدت نور باعث شده حق، محجوب و مستتر بماند حجاب و پرده در ساحت قدس اله، همان فرط نور است که از مشاهد و مرئی ضعیف ممکنات پنهان می‌ماند. حکمای متعالی از مفاد نورافشان همین روایات مترنم به این سخن شده‌اند:

«یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره»

(سبزواری، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۵).

پس از این، علامه مستقیم به بیان ربط کثرت با وحدت ورود می‌کند و سایر نقاط قوت میراث گرانبهای حکمت متعالیه را به کمک می‌طلبد تا با این ذخائر عقلانی بنای توحید وجود را بیاراید.

۳.۳. ربط کثرت به وحدت

(۱) وجود رابط

بیان رابطه وجودی حق و خلق و توجیه کثرت، ضرورت سخن از وجود رابط را به میان می‌کشد که از مسائل اساسی و جدی حکمت متعالیه است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۷۸). تأکید بر صرافت و اطلاق وجود، این توهم را به اوهام مشوّب به کثرات می‌راند که جز وجود واجب ناب مطلق، موجودی را نتوان به رسمیت شناخت و مخلوقات به کلی معدوم هستند. این توهم نیز تالی فاسدهای محالی را به دنبال دارد. از این رو علامه به این آموزه پرتأثیر حکمت متعالیه اشاره می‌کند تا این توهم را پیشاپیش زدوده باشد. از آنجا که نسبت حقیقی آن است که به حسب ذات شیء برقرار باشد، این رابطه

و نسبت فقط در رابطه‌ای است که حق در خلقت و ملکیت با ذات اشیا دارد. رابطه نیز جز با وجود دو طرف تحقق پیدا نمی‌کند. یک طرف منسوب‌الیه است که به بدهت تحقق دارد؛ اما طرف دیگر، یعنی منسوب چطور؟ آیا می‌توان به تحقق وجودی آن به آسانی رأی صادر کرد؟ اینجا است که باید اعلام کرد این طرف در ذات و تحقق خود وابسته به آن دیگری است وگرنه به یگانگی دو شیء مستقل در هر دو طرف می‌انجامد که امری محال است. نتیجه اینکه مالکیت حق بر موجودات، به وابستگی و قیام ذات موجودات به خداوند می‌انجامد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱). این قیام ذات ممکنات به واجب، در هستی آنها چیزی باقی نمی‌گذارد تا اعلام موجودیت برای آنها و جاهتی داشته باشد. بنابراین آنچه بر آنها صادق است همان عین ربط و نسبت بودن است.

مفاد این آموزه نیز جز توحید وجود را نتیجه نمی‌دهد و کثرات را به عنوان قطبی دارای تأصل و استقلال در برابر واجب به رسمیت نمی‌شناسد. وجود رابط عین ربط و وابستگی است و در هستی یا کمالات وجودی که واجد است، لحظه‌ای استقلال ندارد وگرنه خود به واجب مبدل می‌گردد. این عدم استقلال را با بیان‌های دیگری نیز می‌توان به رخ کشید. از این رو هنوز برای علامه دستاوردهای برهانی حکمت متعالیه و پرتوافشانی منابع و حیانی سرمایه‌ای غنی است. آموزه سایه‌وار بودن هستی ممکنات، بار معنایی توحید وجود منظور او را به خوبی تأمین خواهد کرد.

۲) سایه‌وارانگاری

روایات نغز دیگری برای علامه الهام‌بخش مغز توحید است که نسبت خلق به حق را نسبت ظل و سایه معرفی کرده است: «حق واحد است بدون سایه‌ای که نگهدارش باشد بلکه او اشیاء و سایه‌هایشان را نگهدارنده است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۹۱). منظور از نگهداری سایه، قوام‌بخشی حق به اشیاء، با دادن ماهیات و تعینات به آنها است. به عبارت دیگر، ظهور حق در مظاهر با تعینات ماهوی است، در حالی که فی‌نفسه از اطلاق برخوردار است. جالب است که امام علیه السلام در پاسخ به پرسش از معنای ظل، این نسبت را توضیح داده است: «سایه‌ات را در برابر خورشید ندیده‌ای که چیزی هست و چیزی نیست» (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۲۷). به نظر علامه این تعبیر حکایت از وصف ماهیات یا وجودهای استعاری در برابر وجود حق دارد، که نه ماهیات، نه این وجودها، هیچ تأصل و استقلال‌لی از خود ندارند و سراسر وابسته به حق متعال هستند. چنانچه سایه چنین است که نه تعبیر «بود» بر آن صادق است نه «نبود»، بلکه «نمود» است و نمود از خود وجودی ندارد و ربط محض به صاحب خویش است. اگر کسی هنوز اصرار دارد وجودهای رابط و سایه‌وار را به عنوان وجودهایی اصیل و جدا از حق، به هر کم و کیف، قلمداد کند، آموزه دیگری از حکمت ناب امیر موحدان علیه السلام را باید آویزه هوش کند که طبق آن از تباین عزلی برحذر داشته و به تباین وصفی توجه داده است.

۳) جداانگاری وصفی

در نظر علامه، در بین همه روایات، نفیس‌ترین و رساترین سخن که در عین اختصار به طور کامل دلالت بر ژرفای توحید دارد، این روایت علوی علیه السلام است: «شناخت او یگانه دانستن او است و یگانگی او همان جداانگاری از خلق است و حکم جداانگاری، وصفی است نه جدایی منجر به برکناری» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۱). این مضمون در روایات بسیار مکرر است و به تعبیر علامه متواتر است. بینونت وصفی که با عنوان نفی صفات نیز نامبردار می‌شود، ژرفای توحید را به نمایش می‌گذارد. در روایات مربوط به نفی صفات، توحید ناب مشهود است. قهرمان توحید در خطبه‌هایش این مطلب بسیار بلند را آموزش داده و کمال توحید را در اخلاص و کمال اخلاص را در نفی صفات از او خلاصه فرموده است (نهج البلاغه، خ ۱). در نگاه صائب علامه منظور از صفات منفی درباره حق، صفات حادث نیست، بلکه صفت به طور کلی و خودبه‌خود، مفید تحدید و مغایر با ذات است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۵). آنان که به صفات قدیم اما زائد بر ذات قائل گشته‌اند، با این توهم، محالات شنیع در ساحت قدس ربوبی را ترویج داده‌اند و به تعدد آلهه یا قدما روی آورده‌اند. از سوی دیگر، تعدد صفات و تغایر ذات با آنها به معنای رأی به محدودیت برای واجب است که نقطه توقف همه توحیدگرایان است. این روایت علوی به معیار مهم در هنجارشناسی الهیات، انگشت گذاشته است: «هر چه ادراک شود و در دسترس قرار گیرد در ردیف آفریده‌ها است و هر چه محدود باشد مصنوع است». دیگر فراز همین روایت نیز سررشته توحیدگرایی را آشکارا به دست می‌دهد. از یک سو وجود حق هر شیئی را پر کرده و از دیگر سو، حق مباین و جدای از هر شیئی است (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸). در نتیجه شیئی نیست که فاقد حق باشد. تحلیل این مفاد به آنجا منتهی می‌شود که آنچه نمایان است اگر جنبه وجودی دارد وجود حق و صفات کمال او است و اگر جنبه سلبی دارد صفات جلال و تنزیهی حق متعال است و همه چیز پر از صفات حق و نور وجود او است و هیچ موجودی از حق عاری و تهی نیست، تا به فقدان موصوف گردد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶). با این مشی به دیدگاه توحیدی مبتنی بر شاخصه‌های هستی‌شناختی حکمت متعالیه دست می‌یابیم که در آن کثرات با آموزه وجود رابط و سایه‌وار و متباین به تباین وصفی، نه عزلی توجیه مقبول و خردآموز به خود می‌گیرند. وصول به این نقطه همان چیزی است که علامه از آن به آخرین درجه توحید یاد می‌کند و هدف دین اسلام را هم رساندن پیروان به این قله می‌داند، تا از فراز این قله به توحید ذاتی، اسمانی و فعلی بنگرند و معنایی بدیع هم‌سوا با وحدت وجود در این سه قسم ادراک کنند؛ به این معنا که بدانند «هر شیئی هم قائم‌الذات و قائم‌الاسم و قائم‌الفعل به خداوند متعال است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۹).

سلوک برهانی علامه در توحیدنگاری و توحیدپژوهی، به این نقطه ره می‌سپارد که میراث الهیات

پیشینیان را ارزیابی کند. همه پیشرفتی که تا دوره اسلامی در بین متألهان و ادیان توحیدی پیشین درباره توحید رخ داده، اگرچه مثبت و پُراج است و حکمای بزرگی چون فارابی و بوعلی سینا آنها را مدنظر قرار دادند؛ اما از این حقیقت نمی‌توان چشم‌پوشی کرد که تأسیس اصول کارساز حکمت متعالیه در باره توحید مانند وجود رابط بودن همه موجودات مادون نسبت به مرتبه اعلا یعنی واجب، تأثیر شگرف و بی‌نظیر در تصویر توحید وجود دارد. این آموزه وجود رابط است که اعلام می‌کند هر موجودی نسبت به واجب هیچ استقلالی ندارد؛ نه بر آن حکمی می‌شود و نه به وسیله آن حکم بر کسی می‌گردد، بلکه مستهلک در درخشش نور و روشنی واجب است. با سخن از نور و رابطه نوری حق با موجودات، تفاضل الهیات توحیدی در حکمت متعالیه و سایر توحیدنگاران بیشتر آشکار می‌گردد. نتیجه اینکه کامل‌ترین مراتب توحید به اسلام اختصاص دارد و مقام محمدی و خاندان پاکش و و وارثان از اولیای امتش جز این اقتضا ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱).

۴. وجوه اشتراک و افتراق

ابن سینا بسیار مختصر به توحید واجب پرداخته و اشاره‌وار دلیل استحاله ترکیب را نافی تعدد واجب دانسته است. در برابر وی، علامه طباطبائی با تفصیل نسبی به مسئله وارد شده است. وی که از حکمای نامدار حکمت متعالیه به شمار می‌آید، با تکیه بر اصول هستی‌شناختی حکمت متعالیه از قبیل اصالت وجود، وجوب وجود، صرافت وجود و اطلاق وجود، به ویژه وجود رابط، تبیین و تحقیق را پیش برده است. نیز روش فلسفی وی همان روش معمول در حکمت متعالیه است که نتایج استدلال‌های فلسفی را با استفاده از فراهای عقلانی در آیات و روایات قوت بخشیده است. او با قوت بیشتر به کاربرست فراهای عقلانی روایات توحیدی پرداخته و اصطلاحاتی که به کار بسته است به طور عمده همان واژگان قرآنی و روایی است از قبیل: ظهور و بطون، وحدت غیر عددی، بینونت وصفی نه عزلی. وی برای بیان ربط کثرت به وحدت نیز از همین شیوه را به کار می‌بندد و وحدت و عینیت ظهور و بطون و سایه‌وارانگاری موجودات را به عنوان وجودهای رابط، برای بیان نسبت خلق به حق به نگارش سپرده است و سخن از توحید ذاتی، اسمانی و افعالی نیز مکمل مبحث توحیدی در بیان او است. و سرانجام سخن از نور و رابطه نوری حق با موجودات، منتهی الیه گفتمان توحید وجودی او است.

۵. نتیجه‌گیری

توحید در نگاه دو حکیم، مسئله‌ای محوری است که باید برای اثبات و تبیین آن به کاربرست اصول هستی‌شناخت روی کرد. این مطلب از همان سرآغاز فلسفه اسلامی نقش مؤثر خود را نشان داد. توحیدنگاشته‌های مستقل، خود دلیل مستحکم است که خردورزی ژرف، راهبرد توحیدباوری و

توحیدورزی است. ابن‌سینا با همه مشی تعقلی و دقت و ژرف‌بینی و تکیه و تأکید بر اصول فلسفی، در آثار مختلف و اثر مستقلش در باره مسئله توحید، فقط تا توحید و جوب پیش رفت، اما توحید وجود را فتح ناکرده به پسینیان خود سپرد. توحید وجود مقصودی نبود که بدون کاوش اصول هستی‌شناخت در مکاتب پسین، راه را برای او هموار کرده باشد. پس از او به فاصله چند قرن، حکمت متعالیه با تأسیس اصول هستی‌شناخت و کاربست روش میان‌رشته‌ای در استفاده از رهاوردهای علوم اسلامی و توجه خاص به آیات و روایات در الهیات، توانمندی خود را در این راه به اثبات رساند. در حکمت متعالیه مضاف بر پردازش توحید وجود در ضمن آثار متعدد در الهیات بالمعنی‌الاعم و الاخص، مواجه با معدود آثار مستقل توحیدی نیز هستیم که از همه برجسته‌تر «رساله فی التوحید» از حکیم نامور حکمت متعالیه علامه طباطبائی است. این رساله مبتنی بر اصول و قواعد منتهی به توحید شخصی وجود است. تمایز پردازش حکمای متعالی با ابن‌سینا در این رساله هم از جهت کمی و کیفی محتوا، هم از حیث نتیجه کلی و هم از حیث طرح عناوین و اصول مصرّح و مرتبط به اثبات نتیجه بسیار است. مقایسه به خوبی آشکار می‌سازد که فقط حکمت متعالیه است که مسئله توحید وجود را بر پایه وحدت اطلاقی و وجود صرف استوار نموده و سایر آموزه‌های مؤثر همانند وجود رابط و بینونت وصفی را در این جهت به خدمت گماشته است؛ رهیافتی که حکمای پیشین از آن دور ماندند. نیز این سنجش روشن ساخت که فلسفه اسلامی در برخورداری از منابع اصیل اسلام روند رشد و تناوری را طی کرده و هرچه بیشتر در این منابع غنی، خردمندانه تأمل و تدبیر کرده، بر غنای دستاوردهای خود افزوده است. خردورزی الهام‌گرفته از آیات و روایات همه آن چیزی است که آموزه‌های توحیدی حکمت متعالیه را در ادوار گوناگون، زنده و بالنده به ساحت حکیمان خردمند پیشکش کرده است. روند رو به ترقی و تکامل اثبات و بیان توحید وجود، با کاربست گزیده‌نگاری در اصول و مبانی، در رساله این حکیم متعالی نسبت به رساله ابن‌سینا بسیار برجسته، متمایز و پرفروغ است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹ق)، الاشارات والتنبیها. (ج ۳). تهران. دفتر نشر کتاب.
۲. _____ (۱۴۰۰ق) الرسالة العرشية فی توحیده تعالی و صفاته. رسائل ابن سینا. قم: انتشارات بیدار.
۳. _____ (۱۴۰۰ق) تفسیر سورة التوحید. رسائل ابن سینا. قم: انتشارات بیدار.
۴. سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. (ج ۳). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. سبزواری، ملاهادی (۱۴۲۲ق). شرح المنظومة. تهران: نشر ناب.
۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. قم: مکتبة المصطفوی.
۷. صدوق، محمد بن علی (بی تا). التوحید. قم: جامعه مدرسین.
۸. _____ (۱۴۰۳ق). معانی الأخبار. قم: انتشارات اسلامی.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). الرسائل التوحیدیة. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۰. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج. مشهد: نشر مرتضی.
۱۱. عیاشی، محمد، (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. تهران: مطبعة علمية.
۱۲. فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۶ق). آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها. بیروت: مکتبة الهلال.
۱۳. _____ (۱۳۶۹). کتاب الواحد و الوحدة. بیروت: دار توفیق للنشر.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۱۵. زنوزی، علی بن عبدالله (۱۳۸۰). بدایع الحکم. دانشگاه تبریز.
۱۶. مسعودی، علی (۱۳۸۴). اثبات الوصیة. قم: انصاریان.
۱۷. نجفی افرا، مهدی (۱۳۹۰) «توحید و یگانگی خدا از دیدگاه ابن سینا». فصلنامه تخصصی فلسفه و کلام. شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۰، ۷۵-۵۵.